مرکز تحقیقات دارالحدیث

میراث حدیث شیعه

دفتر سوم

به کوشش

مهدی مهریزی

علی صدرایی خویی

بسم الله الرحمن الرحیم

مهریزی، مهدی، ۱۳٤۱ - ، گردآورنده.
میراث حدیث شیعه : ۳ / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی . - قم : مؤسسهٔ فرهنگی دارالحدیث ، ۱۳۷۸.
٤۹۲ ص .
کتابنامه به صورت زیر نویس.
۱. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. اربعینیات ۳. احادیث - اجازه‌ها. ٤. احادیث خاص ۵. حدیث - علم الدرایة. الف . عنوان . ب . صدرایی خویی ، علی، ۱۳٤۲ - ، گردآورندهٔ همکار.
۹ م ۹ م / ۱٤۱ BP ۲۹۷ / ۲۱۸

شابک : ۹٦٤-۵۹۸۵-۸۲-X ISBN : 964 _ 5985 _ 82 _ X

مرکز تحقیقات دارالحدیث
میراث حدیث شیعه/۳
به کوشش:
مهدی مهریزی
علی صدرایی خویی

همکاران این دفتر:
حسین گودرزی، قاسم شیرجعفری، رضا محمّدی، ابوالفضل حافظیان

ویراستار فارسی: سید محمّد دلال موسوی، ویراستار عربی: قاسم شیرجعفری
حروف نگاری و صفحه آرایی: تحسین پورسماوی و فخرالدین جلیلوند

دفتر میراث حدیث شیعه: قم، خیابان ۱۹ دی، کوچه دهم، پلاک ۳۱
نشانی برای مکاتبه : قم ، ص . پ : ۳٤۳۱ / ۳۷۱۸۵؛ تلفن : ۷۱۱۷٤۵، نمابر: ۷۱۹۱۹۰
نشانی در اینترنت: http://www.hadith.net/magazine/mirath.htm
پست الکترونیک: magazine@hadith.net

فهرست

آغاز دفتر ۷

متون حدیثی

برّ الإخوان ۱۳

از مؤلفی ناشناخته / تحقیق: مهدی هوشمند

الأربعین في إثبات إمامة أمیر المؤمنینﷺ ۳۳

شیخ محمد مفید شیرازی / تحقیق: محمد برکت

شرح و ترجمه حدیث

شرحان لحدیث «هل رأیت رجلاً» ۱۴۱

ملّا علی نوری / تحقیق: حامد ناجی اصفهانی

شرح حدیث «أنا الله لا إله إلّا أنا...» ۱۶۱

محمّد مؤمن بن قوام الدین محمّد حسینی

شرح حدیث حقیقت ۱۸۳

علّامه حلّی / تحقیق: مهدی مهریزی

شرح دعای کمیل ۱۹۹
میرزا ابوالحسن لاری / تحقیق: علی اوسط ناطقی

نظم نثر اللئالی ۲۶۵
ابو علی اشرف مراغی / تحقیق: محمود طیار مراغی

علوم حدیث

طریق الهدایة فی علم الدرایة ۳۳۱
سیدمحمد مولانا / تحقیق: محمدرضا جدیدی

زندگی نامه خودنوشت شیخ علی شریعتمدار ۳۵۷
سیدجعفر حسینی اشکوری

اجازات

اجازات محمد قاسم و محمدجعفر نراقی ۳۸۷
سیدجعفر حسینی اشکوری

اجازات المیرزا جعفر الطباطبائي الحائري ۴۱۷
سیدصادق حسینی اشکوری

اجازات فیض کاشانی (۲) ۴۴۷
ابوالفضل حافظیان

اجازهٔ سیدحسن صدر به محمدامین امامی خویی ۴۵۳
علی صدرایی خویی

آغاز دفتر

اجازه‌نامه‌ها بخشی از میراث حدیثی مسلمانان به شمار می‌روند که در سده‌های نخست هجری، نقش مهمی در انتقال نسل به نسل احادیثْ ایفا می‌نمودند. بعدها با تدوین و نشر مجامع حدیثی، اجازه، بیشتر جنبهٔ تشریفی یافت و با گسترش کتابت و پیدایش صنعت چاپ، امروزه بسیار کم‌رنگ شده و رو به زوال است.

تردیدی نیست که اجازه‌نویسی، امروزه، نقشی در اعتبار سند ندارد؛ زیرا غالب احادیث، گرد آمده و به گونه‌های مختلف، ثبت شده‌اند. لیک این امر، برخی از اهل فضل را به اشتباه درافکنده و گمان برده‌اند که نباید به نگهداری و مطالعهٔ اجازه‌نامه‌ها و کتب اجازاتْ پرداخت و نقد عمر و مال را باید صرف دیگر شاخه‌های علوم حدیث کرد.

به گمان ما این اشتباه، از آنجا نشئت گرفته که امروزه ـ نوعاً ـ از اجازه‌نامه، همان ثمر و اثر دیروز آن را انتظار می‌کشیم و با این نگاه، حقْ همان است. در حالی که می‌توان ـ و بلکه باید ـ به اجازه‌نامه، به عنوان گنجینه‌ای ارزشمند در حوزهٔ فرهنگ اسلامی و فرهنگ حدیثی نگریست.

اجازه‌نامه‌ها، کشکولی از تاریخ، ادبیات، حدیث و فرهنگ عمومی جوامع اسلامی‌اند.

اجازه‌نامه‌ها، گزارشگر روحیات و خصلت‌های اجازه دهندگان‌اند.

اجازه‌نامه‌ها، مسئله‌های مورد اهتمام محدّثان را به نمایش می‌گذارند.

اجازه‌نامه‌ها، حاوی بهترین اطلاعات کتابشناختی دربارهٔ کتب گذشتگان‌اند.
اجازه‌نامه‌ها، کتب متداول و رایج گذشته را می‌نمایانند.
و...

به سخن دیگر، اجازه‌ها منبعی بسیار غنی برای مطالعهٔ تاریخ حدیث و تطوّرات آن به شمار می‌روند. همان‌گونه که فرهنگ عمومی جوامع انسانی را نمی‌توان از کتابهای خاصّی درآورد ـ بلکه باید به شعرها، مَثَل‌ها، لباس‌ها، بازی‌ها، حرفه‌ها، محاورات و... رو کرد ـ، به همان سان، فرهنگ عمومیِ حدیث‌نگاری و حدیث‌پژوهی را نیز نمی‌توان از کتب حدیث و درایه فرا گرفت؛ بلکه باید به همهٔ کتابهای شرح حدیث، ترجمه‌ها، لغت‌نامه‌های حدیثی و مهمتر از همه: اجازه‌نامه‌ها مراجعه کرد.

طُرفه اینکه نگاه امروزه به اجازات ـ آنچنان که در میان اهل این فنْ رایج است ـ، از زاویهٔ فرهنگ عمومی حدیث است، نه از زاویه تصحیح روایت و حفظ اسناد.

برخی نویسندگان، به درستی، فواید اجازه‌نامه‌ها را برشمرده و گفته‌اند:

۱) اعتماد و اطمینان بیشتر به گفته‌ها و نوشته‌های شخص مجاز؛

۲) دستیابی به شرح احوال و تاریخ زندگی و زندگی‌نامهٔ علمی دانشمندان و شناخت نام و نشان و کنیه و لقب و نسب آنان و اطلاع یافتن بر طبقات و مشایخ و شاگردان و آثار ایشان که از جهت تمیز افراد از یکدیگر و تشخیص اقوال و افعال هریک از آنان و بررسی اسناد روایات، سودمند و مؤثّر است؛

۳) اطلاع یافتن بر اندیشه‌ها، گرایش‌ها و کارهای فردی و اجتماعی دانشوران؛ چون قسمتی از اجازات، متضمّن گواهی‌ها و اظهار نظرهای مشایخ، نسبت به شاگردان و معاصران یا بالعکس می‌باشد و این امر در قبول یا ردّ احادیث و اقوال رسیده از ایشان، از جهت اطمینان به وثاقت یا عدم وثاقتشان، تأثیر بسزایی دارد؛

۴) در بخشی از اجازات، نکته‌های ارزندهٔ علمی و فرهنگی فراوانْ نهفته است که می‌تواند در جهت شناخت تاریخ و محیط و اوضاع علمی و اجتماعی و سیاسی عصر دانشمندان و راویان، از جوانب مختلف، مفید و سودمند باشد؛

۵) در اجازهٔ روایت حدیث، اتّصال سند اخبار به کانون وحی و معدن علم و حکمت ـ یعنی حضرت رسول اکرمﷺ و ائمه معصومینﷺ ـ، از فواید و نتایج مهم شمرده می‌شود؛

۶) در اجازهٔ کتاب، احراز صحّت نسبت نوشته‌ای به مؤلف آن و اعتماد بر آثار گذشتگان، قابل توجه و حائز اهمیت است.[۱]

*

حاصلْ آنکه بررسی اجازه‌نامه‌ها و کتب اجازات، در شناخت زندگی پیشوایان حدیث و راویان و استادان و شاگردان ایشان که مهره‌های این زنجیره‌های حدیثی به شمار می‌روند و همچنین اطلاع از کتابها و اسنادی که در دست داشته‌اند و برخی آگاهی‌های تاریخی و اجتماعیِ پراکنده که معمولاً در مطاوی این اجازات و اجازه‌نامه‌ها ثبت است، بسی سودمند خواهد بود. از این نگاه، اجازه‌نامه‌ها اسنادِ تاریخی ـ فرهنگیِ پر اهمیتی هستند که نه فقط برای حدیث‌پژوهان، بلکه برای عموم محققان حوزهٔ فرهنگ، نافع‌اند.

مهدی مهریزی

زمستان ۱۳۷۸

---

۱. *دایرة المعارف تشیّع*، ج ۱، ص ۴۶۹ـ۴۷۰.

متون حدیثی

برّ الإخوان

از مؤلفی ناشناخته

الأربعين في إثبات إمامة أمير المؤمنين عليه السلام

شیخ محمد مفید شیرازی (قرن دوازدهم)

برّ الإخوان

از مؤلفی نا شناخته

تحقیق: مهدی هوشمند

درآمد

دیر زمانی است که ذخائر اخلاق اسلامی، مسیر تکامل بشری را راهوار ساخته و حتّی قبل از اینکه تمدنهای بشری بتواند در این راه گامی اساسی بردارند، تمدن اسلامی راه خیر و صلاح انسانها را هموار ساخته است و این، امری غیر طبیعی و دور از انتظار نیست که دینی حنیف و جهان‌شمول، چنین باشد؛ بلکه می‌توان گفت میراث ماندگار اخلاق اسلامی خود، وجه تمایزی است بین امّت و مکتب اسلامی‌با سایر امّتها و مکاتب.

یک مسلمان به واسطهٔ عمل نمودن به این تعالیم و دستورهای الهی، به مرتبه‌ای از عظمت و بزرگی می‌رسد که خود را والا و بلند مرتبه می‌بیند؛ زیرا الگویی همانند رسول اکرم و امامان معصوم ﷺ دارد

که با درس گرفتن از سیره و روش زندگی این بزرگواران، می‌تواند خود رابه سرحدّ کمال بشری برساند. وقتی‌می‌بینند الگوی شخصیتی‌اش وجود مبارکی همچون رسول الله است که با آن یهودی مزاحم و موذی، چنان رفتار می‌نماید که او را به جانب دین اسلام جذب می‌کند و یا رفتار سایر معصومین﵈ را با اطرافیان و همسایگان خود می‌بینند، حس می‌کند ابری از رحمت بالای سر او قرار گرفته که آمادهٔ باریدن بر سر مؤمنان است.

تاریخ نیز در باز گو کردن این حقیقت، اخلاق اسلامی‌را همچون کلیدی می‌داند که قادر است تمامی‌قفلهای قلوب را باز کند و زنگار از آنها بزداید و شعاع این نور الهی را از قلب مکّه مکرّمه بر دلهای مؤمنان بتاباند.

اکنون بعد از گذشت پیش از چهارده قرن، همین تعالیم الهی، شالوده و الگوی رفتاری وشخصیتی بسیاری از انسانها، اعم از مسلمان و غیر مسلمان شده و به وسیلهٔ این برنامه‌های الهی است که نفع و ضررشان را تشخیص می‌دهند و از هلاکت نفس، جلو گیری می‌کنند و خود را به وسیلهٔ این تعالیم ارزشمند، به درجات کمال می‌رسانند.

نزد ارباب عقول، مبرهن است که سایر ادیان و مکاتب، از چنین ارزشی بر خوردار نیستند و به همین دلیل است که می‌بینیم جوامع بشری غیر اسلامی، روز به روز در حال انحطاط اخلاقی بیشتری هستند.

علمای اخلاق نیز در این راستا، در ترویج این تعالیم، نقش بسزایی داشته‌اند و با تألیف و تصنیف کتب اخلاقی که بر گرفته از احادیث

گهربار و نورانی اهل بیت ﷺ است، سهم عظیمی از این مهم را بر عهده دارند و با تدوین کتب اخلاقی، این ساختار عظیم الهی را در معرض دید و تأمّل جوامع بشری قرار می‌دهند و روشن کنندهٔ راه آنان می‌گردند.

کتب اخلاقی با گستردگی و وسعتی که دارند، توانسته‌اند این مهم را به وسیلهٔ ابواب و فصولی که طبق ذوق و سلیقه مؤلفانشان مرتّب شده، با شیوه‌ای بسیار زیبا ارائه دهند و این طبقه‌بندی و عنوان‌بندی بابها، نقش مؤثّری برای جویندگان علم و پویندگان حقیقت اخلاق اسلامی ایفا می‌کند.

یکی از عناوین کتب اخلاقی که بر گرفته از سخنان نورانی معصومان ﷺ است، نیکی کردن به برادران دینی است که در زبان عربی به آن «برّالاخوان» گفته می‌شود. در این زمینه، سخنان ارزشمند و توصیه‌های فراوانی از معصومان ﷺ در مورد حقوق برادران دینی و همسایگان شده، به حدّی که گاهی انسان گمان می‌کند که این حقوق، جزء لا ینفک وجدانشدنی انسان است.

رسالهٔ «برّ الاخوان»

رسالهٔ «برّ الاخوان» در زمینهٔ نیکی کردن به دیگران و شامل احادیثی در مورد سفارش به بر آوردن حاجات برادران ایمانی و ادای حقوق آنهاست. مؤلف این رساله، مشخّص نیست و در مجموعه‌ای که این کتاب در ضمن آن قرار گرفته نیز، اشاره‌ای به مؤلف آن نشده است؛ ولی از محتوای رساله به خوبی معلوم است که مؤلف، از دانشمندان شیعه بوده است. به همین جهت برای احیای آثار شیعی و در معرض گذاشتن آن، به تحقیق و استخراج منابع آن اقدام نمودیم.

شیوه تحقیق

همان طور که اشاره شد، نسخهٔ منحصر این رساله، در کتابخانهٔ حضرت آیةالله مرعشی نجفی* در ضمن نسخهٔ خطّی شمارهٔ ۱۲٤٥ موجود است. این نسخه، دارای سه رساله (ارشاد القلوب دیلمی، برّ الاخوان، ملاذ الداعی و معاذ الساعی ملّا لطفعلی بن احمد معقانی تبریزی) است و رسالهٔ حاضر، در برگهای ۱۱٤ ـ ۱۱۸ آن قرار گرفته و تاریخ تحریر آن، جمعه ۲٤ جمادی الثانی ۱۲۷۰ است[۱].

در تصحیح رساله، همین نسخه به عنوان نسخهٔ اصل، قرار داده شده و مورد مصدریابی قرار گرفته است.

منابع و مآخذ این احادیث از کتب معروف و معتبر شیعه و اهل سنّت استخراج شد. البته تعداد معدودی از این احادیث نیز عیناً در مصادر یافت نشد که به احادیث مشابه با آنها ارجاع داده شد.

لازم است یاد آوری شود که با مراجعه به کتبی همچون «قضاء حقوق المؤمنین» و کتب اخلاقی شیخ مفید* و حتّی تألیفات معاصران شیخ مفید نیز معلوم شد که این رساله، غیر از آن کتابها و رساله‌ای است مستقل که با بررسی‌های بعدی معلوم شده مربوط به قرن ششم و هفتم هجری است. بسیاری از احادیث این رساله را مرحوم محدث نوری در «مستدرک الوسائل» بدون ذکر نامی از این رساله، درج نموده و اظهار داشته که برخی از آنها را از کتاب «المجموع الرائق» نقل کرده و بعضی از آنها را نیز به کتاب «الروضة للمفید» نشانی داده که فعلاً نسخه‌ای از آن، در دست نیست. در خاتمه، خدای را شاکریم که در این مهم، ما را یاری نمود.

---

۱. فهرست نسخه های خطّی کتابخانهٔ آیة الله مرعشی، ج ۴، ص ۴۴.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لرب الارباب مالك الرقاب مذل الصعاب والصلوة
والسلام على من انزل عليه الكتاب تبصرة وذكرى لاولى الالباب
وعلى آله الاطهرين الاطياب ما رنحت حمامة وصاح غراب
وبعد فقد كان من فضل الله ان انوّر العالم من العدم الى
الوجود لا لحاجة له اليه ولكن تفضلا منه اليه ثم اقتضت حكمة
المعبود تكليف العقلاء بما ينفعهم ليعود نكان من اعظم ما
كلفهم به الايمان الذى هو من العمل بمنزلة الاساس من
البنيان وجعل من كمال بر الاخوان مساعدة بعضهم على بعض
الجدثان فقد روى عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال من اكرم
فقيرا مسلما مؤمنا لقى الله عز وجل وهو عنه راض وقال
الصادق عليه السلام قضاء حاجة المؤمن افضل من الف
حجة مقبلة بمناسكها وعتق الف نسمة لوجه الله تعالى
وحملان الف فرس فى سبيل الله بسرجها ولجامها وقال
عليه السلام ميا سير شيعتنا امناؤنا على محاويجهم فحفظوا
فيهم حفظكم الله وعن اسحق بن عمار قال قال ابو عبد الله
من طاف بهذا البيت طوافا واحدا كتب الله تعالى له الف حسنة و
محى عنه الف سيئة ورفع له الف درجة وحقق له الف نسمة و
قضى له الف حاجة وعزم له الف شجرة قلت له هذا كله

لمن طاف طوافا واحدا فقال نعم اولا اخبرك بافضل من ذلك
قلت بلى قال عليه السلام قضاء حاجة المؤمن افضل من طواف
وطواف حتى عد عشرة اسابيع وروى عن صفوان بن مهران
قال كنت جالسا عند الحسن بن على عليهما السلام فاتاه رجل
فقال يا بن رسول الله ان فلانا له على دين ويريد ان يحبسنى فقال
عليه السلام والله ما عندى ما اقضى عنك قال كلمه قال فلبس
نعله فقلت يا بن رسول الله انسيت اعتكافك فقال لا ولكنى
سمعت ابى عليه السلام يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله
من مشى فى حاجة اخيه المؤمن فكانما عبد الله عز وجل سبعة
آلاف سنة وعن الحسن بن على بن يقطين عن ابيه عن جده
قال دخلنا على الامام الصادق عليه السلام بالاهواز رجل من كتاب يحيى بن خالد وكان خط
خراج فيه زوال نعمتى وخروجى من ملكى فهربت منه الى الله تعالى
وصرت الى المولى عليه السلام فكتب معى رقعة صغيرة فيها بسم الله
الرحمن الرحيم ان الله عز وجل فى ظل عرشه ظلا ظليلا لا يسكنه
الا من فرج عن اخيه كربة او اعانه بنفسه او وضع اليه معروفا
وهذا الرجل محمد السلامى فضمه واضمه واليّ وارحمه ان
اوصلها اليه فلما وصلت الى بلدى حرمت ليلا الى منزله فما
استاذنت عليه فقال رسول الصادق عليه السلام قلت
نعم قال فلما اعتقتنى ان كنت صادقا واخذ بيدى وادخلنى

طلبت يا ابا محمد ما رأيت خطاً موقعاً احسن من موقعك قال والله ما دعوت
فيه الا لاخواني وذلك لان ابا الحسن موسى عليه السلام اخبرني انه من
دعا لاخيه بظهر الغيب نادى من العرش ولك مائة الف ضعف مثله
فكرهت ان ادع مائة الف مضمونة بواحدة لا ادري تستجاب ام لا
وعنه عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن عيسى بن عبيد
عن يونس بن عبد الرحمن قال كان عيسى بن اعين اذا حج فصار الى الموقف اقبل الى
على الدعاء لاخواني حتى يفيض الناس فقيل له تنفق مالك وتتعب
بدنك حتى صرت الى الموضع الذي شئت فمتى تخلي بالله عز وجل
اقبلت على الدعاء لاخواني وتركت نفسي فقال اني اذكر
من هو احوج الى الله مني ومن هو اشد حاجة مني الى الدنيا فيسهل
احمد بن محمد العاصمي عن علي بن الحسن التيملي عن علي بن اسباط عن
ابراهيم بن ابي البلاد عن عبد الله بن عبد رب قال كنت في الموقف
فلما انصرف اتيت ابراهيم بن شعيب فسلمت عليه وكان مصابا
باحدى عينيه واذا عينه الصحيحة حمراء كانها علقة دم فقلت
ايرقد اصبتك باحدى عينيك وانا والله مشفق على الاخرى
فلو قصرت عن البكاء قليلا قال لا والله يا ابا محمد ما دعوت لنفسي
اليوم بدعوة فقلت فلمن دعوت قال دعوت لاخواني لاني سمعت
ابا عبد الله عليه السلام يقول من دعا لاخيه بظهر الغيب وكل
الله به ملكا يقول ولك مثلاه فاردت ان اكون انا ادعو لاخي

ويكون للملك يدعو لي فاني في شك من دعائي لنفسي وليست في
شك من دعاء الملك لي وروى سدير بن حكيم عن عاصم قال قال
موسى بن جعفر عليهما السلام لعلي بن يقطين وكان يتولى امر
هرارثة الرشيد يا علي اضمن لي خصلة واحدة اضمن لك ثلث
خصال اضمن لي ان لا تزني ولا لنا الا اكرمته اضمن لك
ثلاثا لا يصيبك حرق حديد ولا غم سجن ولا ذل فقر ابدا قال
وكان لا يرى بابا من حجبة آل محمد عليه وعليهم السلام الا
وضع خده له وهذا الخبر في هذا المعنى يغني عن التزيد والله ولي
التوفيق واليه نرغب وهو حسبي ونعم الوكيل والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لربّ الأرباب، مالك الرقاب، مذلّل الصعاب، والصلاة والسلام على من أنزل عليه الكتاب، تبصرة وذكرى لأولي الألباب، وعلى آله الأطهرين الأطياب، ما صرخت حمامة وصاح غراب.

وبعد، فقد كان من فضل الله أن أبرزَ العالم من العدم إلى الوجود، لا لحاجة له إليه، ولكن تفضّلاً منه إليه، ثمّ اقتضت حكمة المعبود تكليف العقلاء بما نفْعُه إليهم يعود، فكان من أعظم ما كلّفهم به الإيمان الذي هو من العمل بمنزلة الأساس من البنيان، وجعل من كماله برّ الإخوان والمساعدة لهم على نوائب الحدثان.

فقد روي عن النبيّ ﷺ أنّه قال: «مَن أكرمَ فقيراً مسلماً مؤمناً لقي اللهَ عزّ وجلّ وهو عنه راضٍ»[1].

وقال الصادق ؈: «قضاءُ حاجة المؤمن أفضل من ألف حجّةٍ متقبّلةٍ بمناسكها،

---

١. أمالي الصدوق، ص ٢٥٧؛ الفقيه، ج ٤، ص ١٣ في ذيل حديث طويل؛ مكارم الأخلاق، ج ٢، ص ٣١٤، ونقله المجلسي في البحار عن الصدوق، وليس في جميع المصادر لفظ «مؤمناً»، ويزيد في لفظ الكل «يوم القيامة»؛ بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ٣٨، ح ٣٠.

وعتقِ ألف نسمةٍ[١] لوجه الله تعالى، وحملان ألف فرسٍ في سبيل الله بسرجها ولجامها»[٢].

وقال عليه السلام: «مياسير شيعتنا أُمناؤنا على محاويجهم فاحفظونا فيهم حفظكم الله»[٣].

وعن إسحاق بن عمّار قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: «من طاف بهذا البيت طوافاً واحداً كتب الله تعالى له ألف حسنةٍ، ومحا عنه ألف سيئةٍ، ورفع له ألف درجةٍ، وعتق له ألف نسمةٍ، وقضى له ألف حاجةٍ، وغرس له ألف شجرةٍ»[٤].

فقلت له عليه السلام: هذا كلّه لمن طاف طوافاً واحداً؟ فقال: «نعم، أوَلا أُخبرُك بأفضلَ من ذلك؟» قلت: بلى، قال عليه السلام[٥]: «قضاء حاجة المؤمن أفضل من طوافٍ وطوافٍ حتّى عدّ عشرة أسابيع»[٦].

وروي عن ميمون بن مهران قال: كنتُ جالساً عند الحسن بن عليّ عليهما السلام فأتاه رجلٌ فقال: يا بن رسول الله، إنّ فلاناً له عليَّ دَينٌ[٧] ويريد أن يحبسني، فقال عليه السلام: «والله ما عندي ما أقضي[٨] عنك»، قال: كلِّمْه، قال: فلبس عليه السلام نعله، فقلت: يا بن رسول الله، أنسيت اعتكافك؟ فقال: «لا، ولكنّي سمعتُ أبي عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

---

١. في الروضة والمشكاة: «رقبة» بدل «نسمة».
٢. أمالي الصدوق، ص ١٤٣؛ روضة الواعظين، ص ٢٩٢؛ مشكاة الأنوار، ص ٧٧؛ البحار، ج ٧٤، ص ٢٨٥، ح٥، عن الصدوق بسنده عن أبيه، عن سعد، عن أحمد بن الحسين، عن سهل، عن أحمد بن محمّد بن ربيع، عن محمّد بن سنان، عن أبي الأعزّ النخّاس.
٣. الكافي، ج ٢، ص ٢٦٥، ح ٢١، رواه عن علي بن إبراهيم، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن إسحاق بن عيسى، عن إسحاق بن عمّار والمفضل بن عمر عن أبي عبدالله عليه السلام؛ التمحيص ج ٤٩، ص ٨٢؛ قضاء حقوق المؤمنين، ج ٢٧، ص ٣٠؛ بحار الأنوار، ج ٧٢، ص ٢٧، ح ٢٣.
٤. تزيد في المصدرين: في الجنة حتى إذا وصل إلى الملتزم فتح الله له ثمانية أبواب الجنّة، يقال له: ادخل من أيّها شئت.
٥. هكذا ورد في المصدرين: من قضى لأخيه المؤمن حاجةً كتب الله له طوافاً، حتى بلغ عشراً.
٦. ثواب الأعمال، ص ٤٩؛ قضاء حقوق المؤمنين، ج ٢٨، ص ٣١.
٧. في المصادر: «مال» بدل «دين».
٨. في المصادر: مال فأقضي عنك.

مَن سعى في حاجة أخيه المؤمن[١] فكأنّما عبد الله عزّوجلّ سبعة[٢] آلاف سنة»[٣].

وعن الحسن بن علي بن يقطين[٤]، عن أبيه، عن جدّه قال: وُلِّيَ علينا بالأهواز رجلٌ من كُتّاب يحيى بن خالدٍ، وكان عليّ خراج فيه[٥] زوال نعمتي وخروجٌ من ملكي، فهربتُ منه إلى الله تعالى، وصرتُ إلى المولى عليه السلام[٦]، فكتب معي رُقعةً صغيرةً فيها: «بسم الله الرحمن الرحيم، إنّ لله عزّ وجلّ في ظلّ عرشه ظلاً ظليلاً لا يسكنه إلّا من فرّج[٧] عن أخيه كُربته، أو أعانه بنفسه، أو صنع إليه معروفاً[٨]، وهذا أخوك، والسلام».

ثمّ ضمّها ودفعها إليّ وأمرني أن أُوصلها إليه، فلّما رجعت إلى بلدي صرت ليلاً إلى منزله فاستأذنت عليه[٩]، فقال: رسول الصادق عليه السلام؟ قلت: نعم، قال: قد أعتقتني[١٠] إن كنت صادقاً، وأخذ بيدي وأدخلني إلى منزله وأقعدني في مجلسه وقعد بين يديَّ، ثمّ قال لي: ياسيّدي، كيف خلّفتَ مولاي؟ قلت: بخير الله، قال: بالله؟ قلت: والله، حتّى أعادها عليّ ثلاثاً، ثمّ ناولته الرقعة فقبّلها ووضعها على رأسه وعينيه، ثمّ قال: يا أخي، ما تأمر؟ قلت: عليَّ في جريدتك كذا وكذا ألف درهم فيه عطبي وهلاكي، فدعا بالجريدة فمحى عنّي كلّ ما كان فيها عليّ،

---

١. في المصادر: «المسلم» بدل «المؤمن».
٢. في المصادر: تسعة آلاف سنة، صائماً نهاره، قائماً ليله.
٣. الفقيه، ج ٢، ص ١٨٩، ح ٢١٠٨؛ قضاء حقوق المؤمنين، ج ٢٨، ص ٣٢؛ البحار، ج ٧٤، ص ٣١٥، ح ٧٢.
٤. في عدّة الداعي: الحسين بن يقطين.
٥. في عدّة الداعي: كان فيها زوال نعمتي وخروجي عن ملكي فقيل لي: إنّه ينتقل هذا الأمر، فخشيت أن ألقاه مخافة أن لا يكون ما بلغني حقاً، فيكون فيه خروجي عن ملكي وزوال نعمتي.
٦. في عدّة الداعي: وأتيت الصادق عليه السلام مستجيراً.
٧. في عدّة الداعي: «نفّس» بدل «فرّج».
٨. في عدّة الداعي: زيادة: «ولو بشق تمرة».
٩. في عدّة الداعي: وقلت: رسول الصادق عليه السلام بالباب، فاذا أنا به قد خرج إليّ حافياً، ومنذ نظرني سلّم عليَّ وقبّل ما بين عيني، ثم قال: ياسيدي، أنت رسول مولاي؟ فقلت: نعم.
١٠. في العدّة زيادة: من النار.

وأعطاني برآنة فيها، ثمّ دعا بصناديق ماله فناصفني عليها، ثمّ دعا بدوابّه فجعل يأخذ دابّة ويعطيني دابّةً، ثمّ دعا بغلمانه فجعل يأخذ غلاماً ويعطيني غلاماً، ثمّ دعا بكسوته فجعل يأخذ ثوباً ويعطيني ثوباً، حتى شاطرني[١] جميع ماله، وجعل يقول لي: هل سررت؟ فأقول: اي والله، وزدتَ على سروري.

فلمّا كان في أيّام الموسم قلت: والله لا أُكافين هذا الأخ[٢] بشيءٍ أحبّ إلى الله وإلى رسوله من الخروج إلى الحجّ بالدعاء له، فخرجتُ إلى مكّة وجعلتُ طريقي إلى مولاي، فلّما دخلتُ عليه عليه السلام رأيتُ السرور في وجهه، فقال: «يافلان، ما كان من خبرك مع الرجل؟» فجعلتُ أورد عليه من خبري وجعلَتْ روحُه تتهلّل[٣]، فقلتُ: ياسيّدي، سررتُ بما أتاه إليّ سرّهُ الله في جميع أحواله، فقال عليه السلام: «إي والله، لقد سرّني وسرّ أمير المؤمنين عليه السلام، إيّ والله، لقد سرّ رسول الله صلى الله عليه وآله، ولقد سرّ الله في عرشه»[٤].

وحدّثني أبي عن جدّي عن أبيه عن صفوان[٥] قال: دخل زياد بن مروان على مولاي موسى بن جعفر عليه السلام فقال عليه السلام: «يا زياد، أتَقَلَّدُ لهم عملاً؟» فقال: بلى يامولاي، فقال عليه السلام: «ولِمَ ذلك؟» قال: لأنّي رجلٌ لي مروّةٌ وعليّ عيلةٌ، وليس لي مالٌ، فقال عليه السلام: «يا زياد، لَأَقع[٦] من السماء إلى الأرض فأنقطع قطعاً قطعاً وتفصلني الطير بمناقيرها مفصلاً مفصلاً، أحبّ إليّ من أن أتقلّد لهم عملاً! إلّا لماذا؟»

---

١. أي ناصفني، قال الفيروزآباي في القاموس: شاطرتُهُ مالي: ناصفتُه. «القاموس المحيط: ٥٣٣»، مادّة شطر.

٢. في عدّة الداعي: والله ما كان هذا الفرح يقابل بشيء أحبّ إلى الله ورسوله من الخروج إلى الحجّ والدعا له والمصير إلى مولاي وسيدي الصادق عليه السلام، وشكره عنده، وأسأله الدعاء له.

٣. في عدّة الداعي: وجعل يتهلّل وجهه ويسرّ السرور.

٤. عدّة الداعي، ص ١٧٩، ورواه المحدّث النوري في مستدرك الوسائل: ج ١٣، ص ١٣٣، ح ١٤٩٩٨، عن السيد هبة الله المعاصر للعلّامة في المجموع الرائق عن الأربعين لابن سعيد، المجموع الرائق، ص ١٧٦.
قال المحدّث النوري في ذيل الرواية: ورواه أحمد بن محمّد بن فهد في «عدّة الداعي» عن الحسن بن عليّ بن يقطين، مثله باختلافٍ يسير؛ وحيث إنّ الظاهر اتحاد الخبرين، فالظاهر أنّ الاشتباه فيما في الأربعين والعدّة، وأنّ الإمام الموجود فيه هو الكاظم لا الصادق عليه السلام، وسبب الاشتباه لعلّه من كلمة الصابر في الخط القديم، أو توهّم أنّه لقب الصادق عليه السلام، ووجه الظهور كون يحيى بن خالد في أيام الرشيد لا المنصور، كما لا يخفى.

٥. المراد به: صفوان بن مهران الجمّال، كما قال به صاحب المستدرك.

٦. في المصادر: والله لئن أقع.

فقلت: لماذا يا مولاي؟ قال: «إلّا لإعزاز مؤمنٍ، أو فكّ أسره. إنّ أوّل ما يفعل الله[١] بمن يتقلّد لهم عملاً أن يضرب عليهم سُرادقاً من نارٍ، حتى يفرغ من حساب الخلائق، فامض فعزّ إخوانك واحداً واحداً، والله من وراء ذلك يفعل ما يشاء»[٢].

و روى ابن أبي عمير عن هشام بن سالم قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: «إنّ لله [عزّوجلّ][٣] مع ولاة أهل الجور أولياء يدفع بهم عن أوليائه؛ أولئك هم المؤمنون حقاً»[٤].

وعنه عليه السلام إنّه قال: «ما مِن سلطانٍ إلّا ومعه من يدفع الله به عن المؤمنين؛ أولئك أوفرهم[٥] حظّاً في الآخرة»[٦].

عن عبدالله بن زرعة قال: شكا رجلٌ إلى مولاي أبي عبدالله بن زرعة قال: شكا رجلٌ إلى مولاي أبي عبدالله عليه السلام الحاجة، فقال: ما بال ولد الحسن أجلّ منكم وأنتم تشكون الحاجة؟ قال: «أولئك يتعرّضون السلطان عمله، ونحن لا نتعرّض له. قال: إذا دخلتُم في عمل السلطان فوصلتُم إخوانكم وواصلتموهم فلا بأس، وإن لم تفعلوا ذلك فلا، ولا كرامة»[٧].

عن عليّ بن جعفر قال: كتبتُ إلى أبي الحسن عليه السلام: إنّ قوماً من مواليك يدخلون في عمل السلطان و يؤثرون[٨] إخوانهم، و إن نابت أحداً من مواليك نائبةٌ نابوا[٩]، فكتب عليه السلام:

---

١. في المصادر: إنّ الله وعد من يتقلّد لهم عملاً.
٢. عدّة الداعي، ص ١٧٩، ورواه المحدّث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣٥، ح ١٤٩٩٩، عن السيد هبة الله، عن ابن سعيد في المجموع الرائق، ص ١٧٦، ورواه الكليني في الكافي بسنده عن الحسين بن الحسن الهاشمي عن صالح بن أبي حمّاد، عن محمّد بن خالد، مع اختلافٍ يسير. «الكافي، ج ٥، ص ١٠٩، ح ١».
٣. أثبتناه من المصدر.
٤. رواه المحدث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣٦، ح ١٥٠٠٠، عن المجموع الرائق، ص ١٧٦.
٥. في المصدر: أوفرّ حظّاً.
٦. رواه المحدث النوري مع اختلاف يسير عن المفضل بن عمر في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣٦، ح ١٥٠٠١، عن المجموع الرائق، ص ١٧٧.
٧. روى مثله المحدث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣٦، ح ١٥٠٠٢، عن المجموع الرائق، ص ١٧٧.
٨. في المصدر: لا يؤثرون.
٩. في المصدر: قاموا.

«أولئك هم المؤمنون حقّاً، لهم[١] مغفرةٌ من ربهم ورحمةٌ، واولئك هم المهتدون»[٢].

عن محمّد بن عيسى قال: كتب عليّ بن يقطين إلى أبي الحسن موسى الكاظم عليه السلام يستأذنه[٣] في الخروج من عمل السلطان، فأجابه: أن[٤] «لا أرى لك الخروج من عمل السلطان؛ فإنّ لله عزّ وجلّ في أبواب[٥] الجبابرة من يدفع بهم عن أوليائه، وهم عتقاؤه من النار، فاتّق[٦] في إخوانك»[٧].

عن محمّد بن سنان، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن عمل السلطان والدخول عليه[٨]؟ قال عليه السلام: «لا بأس إذا وصلت إخوانك وعضدت أهل ولايتك»[٩].

عن ابن عمّار[١٠] قال: كان عند أبي عبدالله عليه السلام جماعةٌ، فسألهم: «هل فيكم من يدخل في عمل السلطان لإخوانه وإدخاله عليهم المنافع؟» قالوا: لا نعرف ذلك منهم.

قال: «إذا كانوا كذلك فابرءوا منهم»[١١].

عن الحسن بن عبيد بن يقطين، عن أبيه قال: قال لي أبو الحسن عليه السلام: «اضمن لي واحدةً أضمن لك ثلاثاً: اضمن لي أن لا تلقى[١٢] أحداً من موالينا

---

١. في المصدر: عليهم.
٢. رواه المحدّث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣٠، ح ١٤٩٨٥، عن الروضة للشيخ المفيد، عن أحمد بن محمّد اليساري، عن علي بن جعفر عليه السلام، ج ١٣، ص ١٣٦، ح ١٥٠٠٣ وعن المجموع الرائق، ص ١٧٧.
٣. لم ترد (يستأذنه) في المصدر.
٤. في المصدر: إنّي.
٥. في المصدر: بأبواب.
٦. في المصدر: فاتق الله.
٧. رواه المحدث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣٠، ح ١٤٩٨٧، عن البرقي عن أبيه، وعن الروضة للمفيد.
٨. في المصدر: «معهم» بدل «عليه».
٩. رواه المحدّث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣١، ص ١٣٠، ح ١٤٩٨٨، عن البرقي عن أبيه، وعن الروضة للمفيد.
١٠. في المصدر: عن عمّار.
١١. رواه المحدّث النوري في مستدرك الوسائل: ج ١٣، ص ١٣١، ح ١٥٠٠٦؛ عن المجموع الرائق، ص ١٧٧.
١٢. في المصدر: لا يأتي.

المؤمنين[١] في دار الخلافة إلّا قمت بقضاء حاجته، أضمن لك أن لا يصيبك حرّ السيف أبداً، ولا يظلّك سقف سجن أبداً، ولا يدخل الفقر بيتك أبداً»، قال: فذكرتُ لمولاي عليه السلام كثيراً مِن تولّي أصحابنا[٢] لأعمال السلطان واختلاطهم به. قال: «ما يكون حال[٣] إخوانهم معهم؟» قلت: مجتهد ومقصّر. قال: «من أعزّ أخاه في الله وأعانه على عدّوه في الله[٤] وراء ما يستطيع نصيحة[٥]، أولئك يتقلّبون في رحمة الله»[٦]. وروى محمّد بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سُئِل[٧] عن عمل السلطان والدخول معهم وما عليهم فيما هم فيه؟ قال: «لا بأس به إذا ساوى[٨] إخوانه، وأنصف المظلوم، وأعان[٩] الملهوف من أهل ولايته»[١٠].

عن الحسين بن عليّ بن زياد[١١] قال: استأذن رجلٌ أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام في عمل[١٢] السلطان فقال عليه السلام: «لا ولا قطّة قلم، إلّا لإعزاز مؤمن أو فكّ أسره»، ثمّ قال له: «كفّارة أعمالكم الإحسان إلى إخوانكم»[١٣].

عن محمّد بن عيسى بن عبيد بن يقطين قال: قال أبو الحسن موسى بن

---

١. لم ترد: «المؤمنين» في المصدر.
٢. في المصدر: كثرة تولي أصحابنا أعمال السلطان.
٣. في المصدر: أحوال.
٤. في المصدر: وأهان أعداءه في الله.
٥. في المصدر: وتولّى ما استطاع نصيحته.
٦. رواه المحدث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣٧، ح ١٥٠٠٧، عن المجموع الرائق، ص ١٧٧. للخبر إدامةٌ، فليراجع.
٧. في المصدر: قال: سألته عن عمل السلطان.
٨. في المصدر: واسى.
٩. في المصدر: أغاث.
١٠. رواه المحدث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣١، ح ١٤٩٩١، عن الروضة للمفيد.
١١. رواه المحدث النوري عن الحسن بن محبوب، عن عليّ بن رئاب.
١٢. في المصدر: أعمال.
١٣. رواه المحدث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣١، ح ١٤٩٩٢، عن الروضة المفيد.

جعفر عليه السلام: «إنّ الله تعالىٰ خلق قوماً من أوليائنا[١] مع أعوان الظّلمة، وولّاة الجور، يدفع بهم عن الضعيف ويحقن بهم الدماء»[٢].

عن الفضل بن عبدالرحمن الهاشمي قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أستأذنه في عمل السلطان، فقال عليه السلام: «لا بأس به ما لم تغيّر حكماً ولا تبطل حدّاً، وكفّارته قضاء حوائج إخوانكم»[٣].

فصل

قال النبي صلى الله عليه وآله[٤]: «خياركم أسخياؤكم[٥] وشراركم بخلائكم، فمن صالح الأعمال: البرُّ بالإخوان والسعي في حوائجهم؛ وفي ذلك مرغمةٌ للشيطان، وتزحزح عن النّيران، ودخول الجنان. يا جميل، أخبر بهذا الحديث عميد[٦] أصحابك»، قال: قلت جعلت فداك من عميد أصحابي؟ قال عليه السلام: «هم البارّون بالإخوان في اليسر والعسر»[٧].

وقال صلى الله عليه وآله: «يا عليّ، كن سخيّاً، فإنّ الله يحبّ الأسخياء، وإن أتاك امرءٌ في حاجةٍ فاقضها له، فإن لم يكن لها أهلاً فأنت لها أهل»[٨].

وسئل أبو عبدالله عليه السلام: ما أدنى حقّ المؤمن على أخيه؟ قال عليه السلام: «أن لا يستأثر عليه بما هو أحوج إليه منه»[٩].

---

١. في المصدر: أوليائه.
٢. رواه المحدث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣١، ح ١٤٩٩٣، عن الروضة المفيد.
٣. رواه المحدث النوري في مستدرك الوسائل، ج ١٣، ص ١٣١، ح ١٤٩٩٤؛ عن الروضة للمفيد.
٤. السند في جميع المصادر يرجع إلى أبي عبدالله عليه السلام، ولعلّه الأظهر والأصح، لذكر «الجميل» وهو جميل بن درّاج، من أصحاب الصادق عليه السلام، فهذه قرينةٌ على اضطراب السند في الرواية.
٥. في جميع المصادر: «سمحاؤكم»، ولم أجد لفظ أسخياؤكم في أيّ مصدر.
٦. في المصادر: غرر أصحابك.
٧. أمالي المفيد، ص ٢٩١، ح ٩؛ الكافي، ج ٤، ص ١٥؛ الفقيه، ج ٢، ص ٦١، ح ١٧٠٧؛ الخصال، ص ٩٦، ح ٤٢؛ روضة الواعظين، ص ٣٨٤؛ مشكاة الأنوار، ص ٨٢.
٨. روضة الواعظين، ص ٣٨٥؛ مشكاة الأنوار، ص ٢٣٣؛ كنزالعمّال، ج ١٥، ص ٨٧٦، ح ٤٣٤٨٤.
٩. الخصال، ص ٨، ح ٢٥، رواه عن محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، عن محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر؛ مشكاة الأنوار، ص ٨٣ و ١٩٢، نقله المحدث النوري عن سبط الطبرسي في مستدرك الوسائل، ج ٧، ص ٢١٢، ح ٨٠٦٦.

وقال عليه السلام: «المؤمن أعظم [حرمة][1] من الكعبة»[2].

وقال أبو عبدالله عليه السلام: «أحبب أخاك المسلم، وأحبب له ما تحبّ لنفسك، واكره ما تكره لنفسك، وإذا احتجت فاسأله، وإذا سألك فأعطه، ولا تدّخر عنه عنك[3]. كن له ظهراً. إن غاب فاحفظه في غيبته، وإن شهد فزره وأكرمه؛ فإنّه منك وأنت منه، وإن كان عليك عاتباً فلا تفارقه حتّى تسأله سجيّته وما في نفسه[4]، وإذا أصابه خيرٌ فاحمد الله عليه، وإن ابتلي فاعضده»[5].

قال أبو عبدالله عليه السلام: «ما من مؤمن يخذل أخاه وهو يقدر على نصره[6]، إلّا خذله الله في الدنيا والآخرة»[7].

قال الباقر عليه السلام: «من لجأ إليه مكروبٌ فقضى حاجته، قضى الله تعالىٰ له ثلاثمائة وسبعين حاجةً، أحدها أن يفتح له أبواب الجنّة، فيقال له: ادخل من أيّها شئت»[8].

عن أمير المؤمنين عليه السلام[9]: «إنّ امرأةً من الجنّ يقال لها عفراء، تأتي النبيّ صلى الله عليه وآله فتسمع من كلامه صلى الله عليه وآله، فتأتي صالحي الجنّ فيُسلِمون على يدها، وإنّها فقدها النبيّ صلى الله عليه وآله،

---

١. ما بين المعقوفين أثبتناه من المصادر.

٢. الخصال، ص ٢٦، ح ٩٤ رواه الصدوق عن أبيه، عن محمّد بن يحيى العطار، عن موسى بن بكر الواسطي، عن موسى بن جعفر عليه السلام؛ روضة الواعظين، ص ٣٨٦؛ مشكاة الأنوار، ص ٨٣ و ١٩٣.

٣. في المصدرين: خيراً بدل عنك.

٤. في المصدرين: «حتّى تسلّ سخيمته» بدون عبارة «وما في نفسه».

٥. أمالي الصدوق، ج ١، ص ٢٦٥، ح ١٣؛ روضة الواعظين، ص ٣٨٧.

٦. في المصادر: نصرته.

٧. المؤمن، ص ٦٧، ح ١٧٨؛ أمالي الصدوق، ص٣٩٣، ح ١٦؛ ثواب الأعمال، ص ١٤٨ و ٢٣٨؛ المحاسن، ج ١، ص ٩٩، ح ٦٦؛ الإختصاص، ص ٢٧؛ مستدرك الوسائل، ج ٩، ص ١٠١، ح ١٠٣٤٥؛ أخرجه في البحار، ج ٧٤ ص ٣١١، ح ٦٧.

٨. روضة الواعظين، ص ٣٨٨؛ مع اختلاف يسير.

٩. رواه في الخصال عن سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عبدالحميد العطار، عن محمّد بن راشد البرمكي، عن عمر بن سهل الأسدي، عن سهل بن غزوان البصري.

فسأل عنها جبرئيل، فقال: زارت[١] أُختاً لها في الله[٢]، فقال النبيّ: طوبىٰ للمتحابّين في الله، إنّ الله تبارك وتعالىٰ خلق في الجنّة عموداً من ياقوتة حمراء، عليه سبعون ألف قصرٍ، على كلّ قصرٍ سبعون ألف غرفةٍ، خلقها الله تعالىٰ للمتحابّين في الله والمزاورين»[٣].

قال رسول الله ذات يومٍ لبعض أصحابه: «يا عبدالله، أحبب في الله، وأبغض في الله، ووالِ في الله؛ وعاد في الله؛ فإنّه لا يُنال ولاية الله إلّا بذلك. ولا تجد برجلٍ[٤] طعم الإيمان وإن كثر صلاته وصيامه حتّىٰ يكون كذلك، فقد صارت مؤاخاة الناس يومكم هذا أكثرها في الدّنيا، عليها يتوادّون وعليها يتباغضون، وذلك لا يغني عنهم من الله شيئاً» فقال له: فكيف لي علمٌ أنّي قد واليت وعاديت في الله عزّوجلّ، فمن وليّ الله حتّىٰ أواليه، ومن عدوّ الله حتّىٰ أعاديه، فأشار له النبيّ إلى عليّ فقال: «أترى هذا؟» فقال: بلى. قال: «وليّ هذا ولي الله فواله، وعدوّ هذا عدوّ الله فعاده، فوال وليّ هذا، ولو كان قاتل أبيك وولدك، وعاد عدوّ هذا ولو كان أباك وولدك»[٥].

قال الصادق[٦]: «إنّ للمرء[٧] ثلاثة أخلّاء: فخليلٌ يقول: أنا معك حيّاً ومـيّتاً، وهو عمله، وخليلٌ يقول: أنا معك حتّىٰ تموت، وهو ماله، وإذا مات صار للورثة،

---

١. في المصدر: إنّها زارت.
٢. في المصدر: تحبّها في الله.
٣. الخصال، ص ٦٣٨، ح ١٣؛ كشف الغمة: ج ١، ص ٤٦٥؛ مدينة المعاجز، ج ١، ص ١٢٦.
٤. في المصدر: لا يجد الرجل.
٥. تفسير الإمام العسكري، ص ٤٩؛ معاني الأخبار، ص ٣٧، ح ٩ و ص ٣٩٩، ح ٥٨؛ روضة الواعظين، ص ٤١٧؛ مشكاة الأنوار، ص ١٢٣؛ الأربعون للشهيد، ص ٦٦؛ البحار، ج ٢٧، ص ٥٤، ح ٨؛ رواه عن ابن فهد الحلّي، عن العريضي، عن ابن شهرآبوب، عن الشيخ الطوسي، عن الغضائري، عن الصدوق، عن ابن سنان، عن الإمام العسكري.
٦. قال الصدوق: حدثنا أبي، قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه.
٧. في المصدر: للمرء المسلم.

وخليلٌ يقول: أنا معك إلى باب قبرك، ثمّ أُخلّيك، وهو ولده»[١].

وقال الصادق عليه السلام[٢]: «إنّ أوثق عرى الإيمان أن يحبّ في الله، ويبغض في الله، ويعطي في الله، ويمنع في الله عزوجل»[٣].

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ثلاثةٌ من كنّ فيه وجد طعم الإيمان: من كان الله ورسوله أحبّ إليه ممّا سواهما، ومن كان لا يحبّ أخاه إلّا في الله، ومن كان يلقى في النّار أحبّ إليه من أن يرجع في الكفر بعد إذ أنقذه الله منه»[٤].

روى إبراهيم بن هاشم: إنّ محمّد بن أبي عمير كان رجلاً بزّازاً، فذهب ماله وافتقر، وكان له على رجلٍ عشرة ألف درهم، فباع داراً له كان يسكنها بعشرة ألف درهم، وحمل المال إلى بابه، فخرج إليه محمّد بن أبي عمير فقال: ما هذا؟ فقال: هذا مالك الّذي لك عليَّ، قال: ورثته؟ قال: لا. قال: وهب لك؟ قال: لا. قال: فهل ثمن ضيعةٍ بعتها؟ قال: لا. قال: فما هو؟ قال: بعت داري الّتي أُسكنها لأقضي دَيني.

فقال محمّد: حدّثني ذريح المحاربي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «لا يخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدّين». ارفعها فلا حاجة لي فيها، والله إنّي لمحتاجٌ في وقتي هذا إلى درهمٍ واحدٍ، وما يدخل ملكي منها درهمٌ واحد[٥].

روى محمّد بن يعقوب، عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه قال: رأيت عبدالله بن

---

١. معاني الأخبار، ص ٢٣٢، ح ١؛ الخصال، ص ١١٤، ح ٩٢؛ روضة الواعظين، ص ٤١٧.

٢. رواه البرقي في المحاسن، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطيّة، عن سعيد الأعرج، وهكذا في أمالي الصدوق وثواب الأعمال.

٣. المحاسن، ج ١، ص ٤١٠، ح ٩٣٢؛ تحف العقول، ص ٣٦٢؛ ثواب الأعمال، ص ٢٠٢؛ أمالي الصدوق، ص ٦٧٤، ح ٩١١؛ الزهد، ص ١٧، ح ٣٥.

٤. الترمذي، ج ٤، ص ١٢٧، ح ٢٧٥٩؛ روضة الواعظين، ص ٤١٧؛ مشكاة الأنوار، ص ١٢٣؛ مستدرك الوسائل، ج ١٢، ص ٢٣٤، ح ١٣٩٧٣، عن سبط الطبرسي في مشكاة الأنوار.

٥. الفقيه، ج ٣، ص ١٩٠، ح ٣٧١٥؛ تهذيب الأحكام، ج ٦، ص ١٩٨، ح ٤٤١؛ تفسير القمي، ج ١، ص ٤٠١؛ علل الشرائع، ص ٥٢٩، ح ٢.

جنبذ بالموقف، فلم أرَ موقفاً كان أحسن من موقفه، ما زال ماداً يده إلى السماء ودموعُه تسيل على خدّيه حتّىٰ تبلغ الأرض، فلمّا صرف الناس قلت: يا أبا محمّد، ما رأيت قطّ موقفاً أحسن من موقفك. قال: والله ما دعوت فيه إلّا لإخواني؛ وذلك لأنّ أبا الحسن موسىﷺ أخبرني أنّه «مَن دعا لأخيه بظهر الغيب نودي من العرش: ولك مائة ألف ضعف مثله، فكرهت أن أدع مائة ألف مضمونةً بواحدةٍ لا أدري تستجاب أم لا[١].

وعنه عن عدّةٍ من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن بن أبي عمير قال: كان عيسى بن أعين إذا حجّ فصار إلى الموقف أقبل على الدّعاء لإخوانه حتّىٰ يفيض الناس. قال: فقيل له: تنفق مالك وتتعب بدنك، حتّىٰ صرت إلى الموضع الّذي تبثّ فيه الحوائج إلى الله عزّوجلّ! أقبلت على الدّعاء لإخوانك وتركت نفسك؟ فقال: إنّي على ثقةٍ من دعوة الملك لي، وفي شكٍّ من الدّعاء لنفسي[٢].

وعنه عن أحمد بن محمّد العاصي[٣] عن عليّ بن الحسن التيلمي[٤] عن عليّ بن أسباط، عن إبراهيم بن أبي البلاد بن[٥] عبدالله بن جندب قال: كنت في الموقف، فلمّا أفضت أتيت[٦] إبراهيم بن شعيب فسلّمت عليه، وكان مصاباً بإحدى عينيه، وإذا عينه الصّحيحة حمراءُ كأنّها علقة دمٍ، فقلت له: قد أصبت بإحدى عينيك وأنا والله مشفقٌ على الأُخرى، فلو قصرت عن البكاء قليلاً؟ قال: لا والله يا أبا محمّد،

---

١. تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ١٨٤، ح ٦١٥؛ فلاح السائل، ص ٤٤؛ الكافي، ج ٤، ص ٤٦٥؛ مستدرك الوسائل، ج ١٠، ص ٢٩، ح ١١٣٧٨؛ عن السيد بن طاوس في فلاح السائل بإسناده إلى الشيخ الصدوق.
٢. الكافي، ج ٤، ص ٤٦٥، ح ٨ و ص ٤٧٣، ح ١؛ تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ١٨٥، ح ٦١٦؛ الإختصاص، ص ٦٨.
٣. في الكافي والتهذيب: «العاصمي».
٤. في الكافي: السلمي». وفي التهذيب: «التيملي».
٥. في الكافي: «أو» بدل «بن» وفي التهذيب «أنّ».
٦. في الكافي: لقيت.

ما دعوت لنفسي اليوم بدعوةٍ فقلت: فلمن دعوت؟ قال: دعوت لإخواني؛ لأني سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: «من دعا لأخيه بظهر الغيب وكّل الله به ملكاً يقول: ولك مثلاه»، فأردت أن أكون أنا أدعو لإخواني، ويكون الملك يدعو لي؛ لأني في شكٍّ من دعائي لنفسي، ولست في شكٍّ من دعاء الملك لي[١].

وروى شدّاد بن عاصم قال: قال موسى بن جعفر عليه السلام لعليّ بن يقطين وكان يتولّى أمر هارون الرّشيد: «يا عليّ، اضمن لي خصلةً واحدةً أضمن لك ثلاث خصال: اضمن لي أن لا ترى موالياً لنا إلّا أكرمته، أضمن لك ثلاثاً: لا يصيبك حرّ حديد ولا غمّ سجنٍ ولا ذلّ فقرٍ أبداً» قال: وكان لا يرى أحداً من محبّي آل محمدٍ عليه وعليهم السلام إلّا وضع خدّه له[٢].

وهذا القدر في هذا المعنى يغني عن المزيد، والله وليّ التّوفيق والتّسديد، وهو حسبي ونعم الوكيل، والحمد لله ربّ العالمين.

---

١. الكافي، ج ٤، ص ٤٦٥، ح ٩؛ تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ١٨٥، ح ٦١٧؛ الإختصاص، ص ٨٤.
٢. مشكاة الأنوار، ص ١٩٣، عن الرضا عليه السلام مثله؛ الاحتجاج، ج ٢، ص ١٦٠ عن الرضا عليه السلام مثله؛ إختيار معرفة الرجال، ج ٢، ص ٧٣٢، ح ٨١٨، مثله؛ مستدرك الوسائل، ج ١٢، ص ٤٢٠، ح ١٤٤٩٣ و ج ١٣، ص ١٣٧، ح ١٥٠٠٧؛ المجموع الرائق، ص ١٧٧.